سهيلا الكوزى

۲۰۲۳/۱۱/۲۵

"هي ميدان و طي ميدان"

ديدار ميهن و هم ميهن

اين بار سفرم به كشور عزيزم افغانستان، بعد از تقريباً پنجسال صورت ميگرفت، در گذشته ها، نه چنين جفا را به خويش و نه هم به ميهنم روا ميداشتم. هيجانم براي ديدار ها، بيشتر از سوالاتي بود كه در مورد اوضاع حاكم فعلي به ذهنم خطور مينمودند.

من بار بار از سفر هايم در شرايط و اوضاع حاكم، گذارشي تهيه و به اطلاع مطبوعاتي كشور در خارج و همچنان نظر به امكان، مطبوعات المان و بعضي همسايه هايش ميرسانيدم. در هر زماني، نه تنها رويداد هاي منفي را جدي گرفته و مطرح نموده و همچنان در صدد راه حل هائي كوشا بوده ام، بلكه با ديدن و شنيدن رويداد هاي مثبت و اميد بخش اوضاع نسبي بهتر، نيز جان گرفته، اطلاعات تهيه و عرضه نموده ام. اينبار، صلح و امنيت را كه همه بي صبرانه منتظرش بوديم و بر پهناي ميهن حاكم ميباشد، به فال نيك گرفته و راهي ديارم شدم. اينبار يك دختر جوان وطن نيز همراهم بود كه متولد كشور المان و سخت دوستار افغانستان است.

وي با تماسگيري به مقر سفارت افغانستان در برلين، سوالاتي مطرح نموده بود كه مربوط مشورت شرايط سفرش و اخذ احتمالي ويزه بود، اما نه تنها مشورت نشد بلكه با برخورد غرض آلود، "اوضاع مناسب نيست" برخورده بود. با آنهم حاضر بود، راه وطنش را در پيش گيرد و من هم تشويقش مي نمودم "در افغانستان حتماً يك راه حل پيدا ميشود".

پرواز هاي آريانا و كام اير از كشور هاي مختلف به طرف افغانستان، روزانه صورت ميگرفت و ما به پرواز استانبول-كابل تصميم گرفته و به سفر هاي خويش آغاز نموديم. اوايل ماه اكتوبر، حوالي هفت صبح به ميدان هوائي كابل مواصلت نموديم. من هرچند پاسپورت خارجي داشتم، از آنجائيكه محل تولدم كابل ذكر شده بود، امنيت ميدان هوائي كابل دخولي ام را مزاحمت ننمود. اما از همراهم تقاضاي ويزه را نمودند، وي اطلاعات سفارت را در ميان گذاشت، اما پوليس ميدان بالاي شرايط داخل افغانستان تاءكيد مينمود و دخولي همراهم را اجازه نميداد. من با تعجب اضافه نمودم "امارت كه به رسميت شناخته نشده است و عملاً سفارتي وجود ندارد، چطور ويزه گرفته ميشد؟". "شما بايد در صفحهء وزارت خارجهء امارت رفته و مطابق لايحهء مربوط تقاضاي ويزه، مينموديد!". من كه كمي ناراحت شده بودم و همراهم ترس از اخراجش را داشت، "آيا از صفحهء وزارت خارجه و لايحهء اخذ ويزه خواب ميديديم؟ ما چنين اطلاعي را نداشتيم". "اين مشكل ما نيست، وظيفهء ما حفظ امنيت ميدان است و جلوگيري از آمدن جواسيس كه جهت اخلال اوضاع كشور از راه هاي مختلف تلاش ميكنند داخل افغانستان شوند"...

ما را به اطاقي رهنمائي نمودند كه در آنجا دو خانم هم حضور داشتند، تا ساير سؤلات تحقيقاتي را داشته باشند، بالاخره فيصله به اين شد كه كاكاي همراهم، يعني مهماندار وي باتذكره اش آمده و ضمانت نمايد كه وي برادرزاده اش است و مهمان در زمان اقامت، به أخذ تذكره مبادرت ورزد. بالاخره ما هم بعد از دو ساعت تاءخير، توانستيم ميدان را ترك بدهيم.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

ميدان ازدحام عادي خود را داشت، ما لباس هاي نسبتاً عنعنوي به تن داشتيم، اما ميديديم كه منتظرين مهمانان، هم دختران جواني بودند كه پطلون هاي چسپ كاوباي با چپن ويا پراهن هاي بالاي زانو به تن داشتند.

كابل ازدحام ترافيك خويش را داشت، هرچند ساخت و ساز راه هاي جديد، براي جلوگيري از ازدحام ها هم محسوس بود. كاروان هاي رنجر و موتر هاي غولپيكر موءسسات (NGO) ها به چشم نمي خوردند... و اهالي مفشن در كابل همچنان كمتر ديده ميشدند كه يا افغانستان را ترك نموده بودند و شايد عدهء ديگر هم از توان اقتصادي شان كاسته شده است. عدهء كثيري از هموطنان ما با لطف اقارب شان از خارج، إمرار معاش مينمايند... اما از محفل هاي عروسي و حتي سالگيره ها، اين هم هويدا بود كه ثروت هم حرف ميزند. در چنين محفل ها صالون هاي مردانه و زنانه جدا بودند و فقط صالون زنان اجازهء داشتن موسيقي (ديجي) و پايكوبي ها را داشتند كه خوب استقبال هم ميشد. انتخاب لباس ها در محافل، از لباس هاي ملي تا مدرن غربي بودند كه بيشترش با دست خياط هاي زن كشور آماده ميشدند و در محدود فروشگاه هائي فروشنده هم بودند، اما بازار فرستادن لباس هاي ملي به خارج از كشور و خريداري آن از طرف خارج آمادگي ها بيشتر رونق داشت.

از سوئي بعد از هر چند ماهي، نمايشگاه هائي مختلط ويا مخصوص زنان، جهت عرضهء توليدات شان، داير ميشد كه در اختيار زنان رايگان گذاشته ميشد. من هم يكي از نمايشگاه ها را در بادام باغ كابل تجربه نمودم كه براي من و همراهم، جالب و خوش آيند بود و ازدحام-استقبال مردم و خريد و فروش بازار گرم را نويد ميداد...

تعداد بلندمنزل هاي حتي دوازده منزله زياد بودند كه چهرهء كابل از شناخت بيرون شده بود.

خانواده هاي زيادي، حويلي هايشان را ترك و به آپارتمان ها زندگي مينمودند. آپارتمان هائي را كه من ديدم، به اصطلاح ستاندارد بودند، يعني با كلكين و دروازهء خارجي، مركزگرمي و با داشتن تشناب-مطبخ عصري، خانواده ها احساس راحتي مينمودند.

Caterina هاي سيار وطني در پيچ و خم سرك هاي مناطق آپارتماني با استفاده از بلندگوي هايشان، مردم را به خريد قابلي و ساير غذا ها دعوت مينمودند كه خوشبختانه استقبال هم ميشد.. شايد يكي از ابتكارات جديد امرار معاش، در شرايط سخت اقتصادي به عدهء از هموطنان ما باشد...

آرامش بخش ترين براي ما اين بود كه دختران و زنان در راه ها و در جاي كارشان ديگر مورد مزاحمت و اذيت آن عده مردان لجام گسيخته جامعه، قرار نمي گرفتند، من خود اكثراً تنها دنبال كار هايم بودم و ميتوانستم از سرويس هاي ليني ويا تكسي ها استفاده نمايم.

از اينكه دختران از كسب تحصيلات دوره هاي ثانوي، عالي و پوهنتون هاي دولتي، هنوز هم محروم نگهداشته شده اند، نه بخشيدنيست و نه هم خسارات عواقبش به جامعهء نيازمند ما جبران شده ميتواند. الزامات حل اين معضله به دوش دولتي هاي ديگرانديش و جامعهء مدني كشورما سنگيني. مينمايد...

و اما يكعده مكاتب شخصي، انستيتوت هاي شخصي، كورس هاي زبان و كمپيوتر، جهت تدريس دختران ما نيز عرضهء خدمات داشتند كه با جديت استقبال هم ميشدند، اما اين هم مبرهن است كه از توان هر خانواده پرداخت

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

فیس ها مقدور بوده نمیتواند... از مدتي هم، عرضهء خدمات تدریسات آنلایني نیز فیس طلب شده اند که این هم به ضرر دختران زیادي انجامیده است. یکي از کانال هاي تلویزیوني نیز تدریساتي داشت، براي من معلوم نشد که از کجا پخش میشود و متوجه شدم که اکثریت خانواده ها از آن اطلاعي نداشتند، زیرا مردم از طریق (دیش آنتن ها)، سریال هائي را دنبال میکنند که دوبله آنها با لهجات عجیب و ناآشنا در ایران، تاجکستان ویا ترکیه صورت گرفته است. دردآورتر این بود که اطفال نیز مصروف دیدن چنین صادرات بودند...
جالبترین ها، جمعآوري موفق معتادین و گدا هاي شهري بود، (در سال ۲۰۰۸، اقامت دائمي ام کابلجان بود، جمع آوري گدا ها، کار پروژه ئي بود و مصارفش را بانك جهاني به عده گرفته بود، لایحهء جمعآوري گدا ها از طرف دولت پیشنهاد گردیده بود، که در این راستا باید هفت وزارت فعال میشدند. پیشبرد این پروسه، ایجاب پیشنهاد طرزالعملي را مینمود، وزارت علوم اجتماعي، در جستجوي افراد مسلکي، اعلان داده بود و بالاخره با وجود انواع مزاحمت ها، من مسؤول نوشتن طرزالعمل شدم، که آنرا با وجود مزاحمت هاي این و آن، به اسرع وقت نوشته بودم، اما به اثر عدم همکاري لازم و قانون شکني هاي وزارتخانه ها و کارشکني هاي مأمورین وزارتخانه ها، روال پروسه، موءفقیت چندان و دوامدار نداشت...

در اینجاه یادآوري تجربه ام را با مطبعه ها و وزارت اطلاعات و فرهنگ را نیز لازم میبینم: من جزوهء در دست داشتم که میخواستم، زحمت و مسؤولیت چاپش را به یکي از مطبعه هاي کابل بسپارم. مطبعه لطف نموده و معلومات داد که در نخست از وزارت اطلاعات و فرهنگ، اجازه و شمارهء چاپ را اخذ نموده و بعداً دوباره رجوع نمایم. در ریاست نشرات وزارت با روش شریفانه مامورین برخوردم و اطلاعات قانون نامهء شان در مورد چاپ و نشر کتاب ها هم برایم قناعت بخش بودند. (اول کمیسیون، محتویات رساله ها را بررسي مینمایند و در صورتیکه، غرض آلود، مخرب کشور و دشمن خوش نباشد، نمبر چاپ صادر میشود.) من که از قانونمندي سخت دفاع مینمایم، میهنم را بیشتر از حیاتم دوست میدارم، از تخطي ها و بي بند و باري هاي مطبوعاتي در گذشته ها بي اطلاع نمیباشم، به روش کنترول و دقت آگاهانه و مسؤلانه احترام میگذارم، به لایحه و تاءکید وزارت قانع بودم...

در آغاز تصمیم داشتم که هرچه زودتر به زیارت خاك عزیزان مدفون ما بروم: خاك مادر، خاك خواهر، خاك برادر و سایر عزیزان وداع گفتهء ما. خاك پدرم دور از دسترس و در اسلام آباد بود. اما زیارت خاك برادرم که در سال ۲۰۲۰ و در تنگناي بیکسي و جفاي تنها گذاشتن ها جان داده بود، بسیار دردناك بود، هرچند مادرم بار بار تشویش اش را به ما گوشزد نموده بود، "هوش کنید و برادر تانرا تنها نگذارید", اما جنگ هاي لعنتي، مصائب و عواقبش، حتي طبعي ترین حق با هم بودن و براي هم بودن را از ما سلب نموده بود...

حالا در خاتمه، یك خبر خوش و با قدامت: مکتبي را که شوراي زنان ما در دورهء قبلي طالبان، براي هفتصد دختر، در مناطق مختلف کابل، به صورت مخفي بنام (پته خزانه) ایجاد و به همت یك سرمعلم و ده معلم پیش میبرد و بالاخره در سال ۲۰۰٦، مکتبي هشت صنفي مختلط تحت عنوان مذکور در ولسوالي خاکجبار، اعمار و براي استفادهء اطفال چند قریهء کشور سپرده شده بود، هنوز هم براي شاگردان صنوف اول الي ششم، مورد استفاده قرار داشته و دختران-پسران به صورت مختلط در آنجا میآموزند. همچنان خوشبختانه، یکعدهء شاگردان مکاتب مخفي دورهء اول طالبان که حتي تا مقطع دوکتورا تحصیل نموده اند که شخصاً با عدهء از آنها در تماس میباشم، از جمله دلایل، احساس خوشبختي را برایم ارزاني میدارند. عدهء از شاگردان ما که در خارج از کشور زندگي مینمایند با موفقیت، مصروف در کار و یا ادامه تحصیلات شان میباشند...

فضاي امن:
(هرچند زلزله ها در ولایت هرات، تلفات و بي خانمان شدن هموطنان ما و همچنان راندن هموطنان ما از آنسوي خط فرضي دیورند و مظالمي را که متحمل میشدند، بالاي ما بي اثر نبود)، اما،

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولئ

فضاي امن و صلح را به فال نيك گرفته و به جا هاي زيادي در كشور سفر هاي روح پرور نموديم. از آنجمله يكي اش هم سفر به ولايت باميان باستان، به ديدار سلسال و شمامه و همچنان بند آبي رنگ امير بود. چنين آرزو را در سال هاي قبل، زمان زندگي ام در كابل نيز داشتم، اما، چون راه هاي زميني امن نبودند و فقط طياره هاي ملل متحد با اخذ چهارصد دالر في نفر پرواز هائي داشت، خارجي ها، دولتي ها و (ان جي او) داران را با خود ميبرد، (بلي همان NGO داران داخلي را هم كه براي خريد لباس هاي شان به كشور تركيه، براي تداوي شان به كشور هند و براي كسب موقف ها و مفادات شان، كشور هاي غربي را خانهء دوم خويش انتخاب نموده بودند و با دولتي هاي "ان جي او" دار و غيره زد و بند هاي سودجويانه داشتند...) و اما ما چهار خانم، دوستم در كابل و خواهرش كه از كانادا آمده بود و ما دو نفر از المان آمده گي ها، با موتر يكي از اقارب ما راهي راه باميان از طريق "ميدان شهر" شديم كه بعد از چهارنيم ساعت به شهر باميان رسيديم. اين راه از لابلاي سلسله كوه ها، زيبائي هاي حيرت انگيز داشت...

اقامت ما در شهر باميان، در يك هوتل ستاندارد بنام "شاهي رويال" بود. در عصر روز اول بعد از گذري در ماركيت صنايع دستي شهر باميان كه كاملاً بدست زنان بود، بعد به ديدار سلسال و شمامهء زخمي رفتيم و از اينكه با مزاحمتي برنخورديم، احساس راحتي ميكرديم...

روز بعد به ديدن بند امير رفته و از زيبائي هاي طبعيت لذت برديم.

دره هاي متعددي را در ولايت كابل و پروان ديدار و از هواي گوارا و زيبائي هاي مختص به خود شان مستفيد شديم. ديدار بند قرغه، پغمان زيبا، استالف جان و ساير زيبائي هاي كابل باستان و شهر اسطوره ها و خاطره هاي ما، سر زلف ما بود. "هر چاته خپل وطن كشمير دي"❣

مردم از ساخت و ساز هائي عام المنفعه، مانند جاده ها و بند ها كه عدهء از آنها در زمان و ارادهء اشرف غني آغاز و برنامه ريزي شده بودند، خشنود بودند، هرچند كه با مضيقه هاي اقتصادي، مواجه هستند، مثل هميشه عليه جنگ و خشونت، اما سرفراز از كار و زحمتكشي براي مخارج خانواده هاي شان و اكثراً اميدوار به آيندهء بهتر شان...

به تعداد تشبثات خصوصي خورد بزرگ هموطنان ما هم افزوده شده بود...

به نظر من، ما فضاي صلح و امنيت را به فال نيك گرفته و توجه و افكار سازنده در مورد وطن ما داشته و بايد خود ما وطن ما را بسازيم و در ساختنش از صفر شروع نمائيم. بالاخره از بار بار تجارب تاريخي ما آموخته باشيم. "رفتن به پاي مردم بيگانه در بهشت، حقا كه به عقوبت دوزخ برابر است"...

به جنگ و افكار تباهكن اش نه گفته و درك اينرا داشته باشيم كه فقط اوضاع و شرائط صلح و امنيت در كشور و تلاش هاي وطندوستانهء ما، كشور و مردم ما را به پيشرفت و رفاء ، سوق ميدهد. تبليغات دشمنان دور و نزديك را بايد جدي بگيريم و در برابرش موضعگيري آگاهانه و با تعهدي كه در برابر ميهن ما داريم، داشته باشيم...

به قول مولاناي بزرگ؛

"در اين خاك در اين خاك در اين خاك
در اين مزرعهء پاك
به جزء عشق به جزء مهر
دگر تخم نكاريم".

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ